



حجاب

روایتی از یک گفت‌وگو در کنج چهاردهم

[۱] سلام من گندم هستم و این اولین فصلی هست که وارد سرک شدم. دوست داشتم درباره‌ی موضوعی که خیلی این روزها فکرم رو مشغول کرده با هم‌سن‌وسالام حرف بزنم، اما فرصتش نمیشد تا اینکه سرک پیداش شد و همون‌جایی بود که میشد با خیال راحت از دغدغه‌ها حرف بزنی و دیدگاه‌های مختلف رو بشنوی. برای همین من یه جستار درباره‌ی حجاب باز کردم و این‌طوری حرفم را شروع کردم:

«در واقع خود حجاب برای من مسئله نیست... مسئله من اینه که بعضی مردم فکر میکنند اونایی که حجاب دارن، حکومت رو دوست دارن و بقیه باهاشون راحت نیستن. من با این‌که ۱۳ سالمه حجاب دارم، اما حجاب من فقط روسریه، نه گیره، نه چادر ولی بی‌حجابا چپ‌چپ نگام میکنند و فکر میکنند میخوام بهشون گیر بدم. تقریباً تمام هم‌سن و سال‌های من بی‌حجابن (شاید هم حس منه). یک بار توی فرودگاه یکی از مسئولین اونجا چنان غرق حجاب من شده بود که تمام مدت داشت منو نگاه می‌کرد.»

«برگردیم سر موضوع اول توی روزهای اول مدرسه جدیدم فکر میکردم کسی قرار نیست با من به خاطر این که حجاب دارم دوست بشه، مثلاً فکر کن ممکنه بهشون گیر بدم، اما من ۷ سال با یکی از مدرسه قبلیم _ که کلاً مخالف هم بودیم_ دوست بودم و اوایل اونا به من نگفتن که بی حجابن و جالب اینجاست که بعد یه مدت رفیق فابریک شدیم، اما هنوز مردمی هستن که می گن چرا پیانو میزنی؟ حرامه. من فکر کنم خیلی درهم برهم گفتم. کل حرف من این بود که بعضی بی حجابا فکر می کنن ما با حجابا حکومت رو دوست داریم، در حالی که من کلاً با نظرات آقای خمینی و حرفاش مخالفم. دختر خاله های من هم بی حجابن. من واقعا مشکلی ندارم و می دونم اونا هم به من احترام می گذارن، ولی راستش من خیلی پیششون معذبم.»

[۲] کریم اولین کسی بود که وارد گفت و گوی با من در این باره شد و اینطوری شروع کرد که «منم مشکل مشابه تو رو دارم گندم». من خیلی تعجب کردم که چطور ممکنه یه آقا مشکل مشابه من رو داشته باشه... کریم ادامه داد: «من از دید بیش تر اطرافیانم بسیار مذهبی هستم. ولی فقط اونایی که بهم به اندازه کافی نزدیک هستن می دونن که دیدگاه سیاسی من معمولاً با حاکمیت هماهنگ نیست. مشکل اینجاست که

انتخاب‌های فرهنگی_دینی من و تو از دید عده‌ای به گرایش سیاسی تسری پیدا کرده. به نظرت باید چکار کرد که جامعه این دو جنبه رو از هم جدا کنه؟»

من توی اون لحظه راه‌حلی نداشتم ولی خوشحال شدم که این موضوع فقط مسئله من نیست. برای همین گفتم: «دقیقا، این بین مردم جا افتاده، اما خوشحالم که تنها نیستم.»

مرضیه در ادامه گفت: «ای کاش همون قدر که اونا میخوان بهشون احترام بذاریم و به قول خودشون پوشش هرکس به خودش مربوطه، اونا هم به ما هم احترام بذارن. اگه از دلیل مذهبی حجاب بگذریم دلایل علمی هم واسه حجاب وجود داره. حجاب فقط یه مانع یا یه چیز زوری که به خاطر حکومت یا فلان شخصیت باشه نیست. همون‌طور که بی‌حجابی آزادیه، حجاب هم خودش یه نوع آزادیه.»

کریم در جواب مرضیه، یه مثالی زد که نشون میده چه حجاب و چه بی‌حجابی وقتی اجباری بشه، مردم در برابرش می‌ایستن. کریم اینطوری مثالش رو مطرح کرد: «یه دوست خوب تاجیکستانی دارم به نام آقای «فردوسی». پارسال که مردم برای آزادی‌های اجتماعی تظاهرات می‌کردن، یه جایی توی امارات همدیگه رو ملاقات کردیم و سر صحبت به این اتفاقات باز شد. با

ناراحتی بهم گفت: مردم مسلمان تاجیکستان هم الان برای نگه داشتن حجاب با حکومت مبارزه می‌کنن، اون وقت جوونای شما به خیابان‌ها میان تا از چیزی که ما آرزومند اونیم رهایی پیدا کنن!»

[۳] من هم حرف‌های مرضیه و کریم رو با یک جمله کوتاه تایید کردم و گفتم: «وقتی میگن آزادی یعنی همین.» اینجا بود که فاطمه هم وارد بحث شد و گفت: «خب... اول از همه میخوام به یه نکته‌ای اشاره کنم این که به نظر من اگه به کسانی که حجاب ندارن بگی بی حجاب یه جورایی توهین محسوب میشه! درک می‌کنم که چه حسی داری این که همه یه جوری بهت نگاه میکنن! خیلی بده؛ میدونی این چیزا جزو کلیشه‌ها شدن. مدت‌ها طول میکشه تا مردم درکش کنن، چون احتمالاً اولین چیزی که با کلمه چادر و حجاب به ذهنشون میاد طرفدار دولت بودنه. حتی یادمه یه بار توی پمپ بنزین بودیم و یه دختری رو دیدم که مثل تو بود، روسری داشت و خانومی که کنارم ایستاده بود بدون اینکه حتی اون دختر رو بشناسه و بدونه کیه گفت: می بینیش اینم یکی از هموناییه که باعث شده بچه هامونو بکشن. من همچین فکری نمیکنم، حتی آدمایی رو دیدم که چادر مشکی میپوشن، حجاب کامل دارن و صد برابر بیشتر با دولت مخالفن. یه بار دوستم بهم گفت زندگی تو مال

خودته هر جور دوست داری میتونی لباس بپوشی و این به هیچ کس هیچ ربطی نداره. تا وقتی که تو به اونا احترام میداری اونا هم باید به تو متقابلاً احترام بزارن و اگه بهت احترام نداشتن بدون که از بی فرهنگی خودشونه. لازم نیست از این که حجاب داری معذب باشی و خودتو جدا از بقیه بدونی چون همه ما مثل همیم و تو با حجابت بین بقیه خاص و متفاوت شدی.» فاطمه دیدگاهش رو خیلی قشنگ مطرح کرد. من هم باهاش موافق بودم.

ماجد هم وارد گفت و گوی ما شد و اولش گفت که خیلی خوشش اومده که من اینقدر شفاف و راحت، دغدغم رو درباره حجاب گفتم. بعدش گفت: «به نظر من جامعه ما چون مدت ها سر موضوع حجاب تحت فشار بوده، از تعادل خارج شده. مثل یه فنر که مدت ها فشرده بوده و حالا که ولش می کنی، میاد از نقطه تعادلش رد میشه و از اون طرف کشیده میشه. مثال کریما درباره تاجیکستان نشون میده که اونا برعکس ما از اون طرف تحت فشار و زور هستن و فنرشون از اون طرف در رفته... انگار حجاب یه وسیله ای بوده برای زورگویی حکومت. دقیقاً مثل یه ناظم سخت گیر توی مدرسه که بچه ها از لچ اون، هر کاری می گه رو برعکسش رو میکنن و همه تلاششون رو میکنن که ضایعش کنن. راه سریعی هم نداریم. این بلاییه که حکومت سر ما آورده و حالا به قول

فاطمه باید زمان بگذره تا یواش یواش بفهمیم که یه جامعه متنوع هستیم و هیچ کس زورش نمیرسه اون یکی رو حذف کنه. این یه مسیره که باید حوصله کنیم تا طی بشه. برای همین به جامعه ایران میگن: «جامعه در حال گذار». چون خود ما مردم هم داریم یاد می‌گیریم همدیگه رو تحمل کنیم که البته خیلی سخته یادگرفتنش.» من با ماجد موافقم که باید یاد بگیریم که چطوری به هم احترام بذاریم و قضاوت نکنیم. ولی شاید چون همه چیز توی ایران با سیاست گره خورده، طول میکشه تا این اتفاق بیفته.

[۴] بعد از مدتی سکوت، نوش آفرین سر صحبت رو دوباره باز کرد و اونم مثل ماجد براش جالب بود که من راحت در مورد چیزی که توی ذهنم بود با بچه‌های سروک حرف زدم. نوش آفرین این طوری ادامه که: «کلاً متفاوت بودن خیلی سخته تو جمع هم سن و سال‌ها، تو جمع فامیل و بقیه‌ی جمع‌ها، چون به قول تو چپ‌چپ نگاه می‌کنن و آدم معذبه. یه چیز جالبی که اتفاق میوفته اینه که تو تعامل با آدم‌های متفاوت با خودت یهو می‌بینی که اِه، من فکر می‌کردم این آدم هم این شکلی باشه یا این باور داشته باشه ولی الان می‌بینم که دقیقاً برعکسه. تا حالا برات پیش اومده؟»

سوال نوش آفرین رو اینطوری جواب دادم که : «حتی اگر کم پیش بیاد اهمیتی نمی‌دم چون درون آدم‌ها اونا رو می‌سازه.»

بعد نعیم شروع کرد به حرف‌زدن و گفت: «یه بخشیش را بقیه گفتن. فشار و زوری که باعث میشه آدم نتونه راحت باشه به خاطر انتخاب‌هاشه. انگار آزادی آدم رو می‌گیرن تا همه شبیه هم بشن. شاید بی‌ربط اما یاد یک قضیه دیگه می‌افتم و اون اینه که ما همیشه حق میدیم خودمون رو برحق بدونیم. مثلاً این حق رو داریم به بقیه بگیم «این چه لباسیه پوشیدی؟»، «چرا این کار رو انتخاب کردی؟»، «چرا این طوری می‌کنی؟» انگار همیشه زاویه دید ما درسته و حتی باید این رو به بقیه هم بگیم. البته اگه بی‌تعارف باشم خود منم گه‌گاه تو دلم به کسایی که چادری هستن حرف بد می‌زنم و از دست‌شون عصبانی می‌شم.»

فاطمه در ادامه گفت: «دقیقاً همین جوریه، بعضی آدم‌ها فکر می‌کنن فقط حرف خودشون درسته و به نظر بقیه اهمیت نمیدن.» و من هم گفتم: «دقیقاً، از ظاهر که معلوم نمیشه.»

ماجد آخرسر یه انیمیشن برامون گذاشت که عنوانش بود «یونیفورم ما». این انیمیشن امسال توی اسکار نامزد بهترین انیمیشن بوده و قصه‌ی یه دختری رو تعریف

میکنه که تمام زندگیش روی یونیفورم مدرسه میگذره. چون سازندهٔ این انیمشین خیلی خیلی بزرگتر از منه، فهمیدم که این مشکلی که من دربارهٔ حجاب و بی‌حجابی مطرح کردم، چقدر قدیمیه و ما خیلی وقته که توی ایران با این موضوع درگیریم و شاید حالا حالاها باید صبر کنیم تا بتونیم حلش کنیم. به امید روزی که بشه.